



شیر و موش

شیری در زیر درختی خوابیده بود. موشی از راه رسید و شروع کرد به بازی کردن با دم او. شیر از خواب بیدار شد و با خشم موش را گرفت. موش با ترس و لرز گفت: «ای شیر مرا بیخس. من هم یک روز به تو کمک می‌کنم.» شیر خنده‌اش گرفت، فکری کرد و گفت: «موش برای من که سلطان جنگل هستم، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟»

چندی گذشت و شکارچی‌ها شیر را به دام انداختند. شیر هرچه تلاش کرد، نتوانست خود را نجات دهد. همان موقع موش رسید؛ بندها را جوید و شیر را نجات داد. شیر از اینکه موش را دست کم گرفته بود، پشیمان شد و به اشتباه خود بی‌بُرد.

* به نظر شما چرا شیر در دام شکارچی‌ها افتاد؟



۹ با توجه به سوالات داده شده، گزینه‌ی صحیح را انتخاب کن. کتاب فارسی علوی صفحه ی 127

الف: کدام گزینه با بقیه فرق دارد؟

(۱) ناراحت

(۲) نادرست

(۳) نام

(۴) ناتوان

ب: در حکایت «شیر و موش»، شیر چرا پشیمان شد؟

(۱) چون سلطان جنگل بود.

(۲) چون موش را دست کم گرفته بود.

(۳) چون شکارچی‌ها را دست کم گرفته بود.

(۴) چون به دام شکارچی‌ها افتاده بود.

پ: به اول کدام کلمه، می‌توان «نا» اضافه کرد؟

(۱) بلند

(۲) دوست

(۳) بود

(۴) خیر

ت: در متن زیر، چند کلمه‌ی نادرست نوشته شده است؟

«خورشید و وسط خرشید و ث آسمان نشسته بود. ناگهان آب دریا موجی زد و قطره‌های آب به اتراف پراکنده شدند.»

(۱) یک

(۲) دو

(۳) سه

(۴) چهار

ث: لبر کوچولو وقتی به خورشید نزدیک شد، چه کرد؟

(۱) سلام کرد

(۲) لبخند زد

(۳) صورت او را بوسید

(۴) شادی کرد